

## مغالطات مخالفان در مواجهه با معصومان علیهم‌السلام

سیدمصطفی میرباباپور\*

### چکیده

برخی کسانی که در برابر معصومان علیهم‌السلام به اظهارنظر و احتجاج با آنها می‌پرداختند، معمولاً آگاهانه یا ناآگاهانه دچار مغالطه می‌شدند. آیا می‌توان نمونه‌های مشخصی از مغالطات را در این مناظرات یافت و از برخورد و مواجهه معصوم علیهم‌السلام، روش درست برخورد با مغالطه را آموخت؟ این مقاله با جست‌وجو در منابع روایی، بخصوص کتاب شریف «الاحتجاج»، با روش تحلیلی - توصیفی به برخی از این مغالطات پرداخته است؛ مغالطاتی مانند: رها نکردن پیش‌فرض، بستن راه استدلال، تغییر تعریف، تمثیل، قیاس مضممر مردود، تهدید، کنه و وجه، طلب برهان از مخالف، تفسیر نادرست، پارازیت، نقل قول ناقص، مسموم کردن چاه، تجسم، دروغ و... یافتن این مغالطات و نحوه برخورد معصومان علیهم‌السلام با آنها، در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: منطق، تفکر نقدی، مغالطه، آداب مناظره.

## مقدمه

استدلالی بکند جز از طریق مغالطه و جدل امکان ندارد. دوم آنکه روش برخورد اهل بیت علیهم السلام با مغالطه شناخته می‌شود. اینکه امام در برابر مغالطه چه موضعی می‌گیرند و چگونه آن را محکوم می‌کنند، بسیار قابل بررسی است. در روش‌شناسی علم کلام، بررسی این برخوردها می‌تواند بسیار مفید باشد.

فایده سوم، شناخت بهتر مغالطاتی است که در کتب منطقی و تفکر نقدی آمده است. بررسی مصادیق و مثال‌های یک مغالطه، بهتر می‌تواند زوایای آن مغالطه را به ما بشناساند، تا اینکه فقط با یک سری الفاظ تعریف شود. در این مقاله سعی شده تعدادی از این مغالطات را در بین روایات و مناظرات معصومان، شناسایی کرده و شاهد مغالطه را توضیح دهیم. مغالطاتی که در این مقاله مورد تحلیل واقع شده، فقط تعداد محدودی از مجموع مغالطاتی است که در برابر معصومان علیهم السلام صورت گرفته است. در ابتدا و پیش از کشف هر مغالطه، به توضیح آن مغالطه و نیز معرفی مصداق آن در بیانات مخالفان معصومان، پرداخته می‌شود. از هر نوع مغالطه نیز فقط یک یا دو نمونه آورده شده است.

### مغالطه «پیش‌داوری»

مغالطه «پیش‌داوری»، این است که کسی باور نادرستی داشته باشد و پیش از اینکه دلیل و برهان طرف مقابل را ملاحظه کند، بر آن باور غلط اصرار بورزد. در این مغالطه، شخص پیش از هرگونه بررسی دلایل مخالف، اعتقاد خود را صائب و صحیح می‌داند و نظرات دیگر را باطل تلقی می‌کند (ر.ک: همان، ص ۲۵۴).

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌فرمایند که ایشان به واسطه پدران بزرگوارشان از

در طول تاریخ تفکر شیعه مناظرات و گفت‌وگوهای فراوانی بین ائمه اطهار علیهم السلام، علمای شیعه و شیعیان با مخالفان اتفاق افتاده است. روش بحث و مناظره دو طرف می‌تواند در روش‌شناسی علوم اسلامی مانند کلام و فقه و تاریخ بسیار مفید باشد. باید بررسی کرد که آیا مخالفان از روش برهان و استدلال برای اثبات دیدگاهشان استفاده می‌کردند یا روش جدلی در پیش می‌گرفتند و یا به ورطه مغالطه می‌افتادند و از آن سو، امامان شیعه چگونه برخورد می‌نمودند. از طرف دیگر، مغالطه‌شناسی و تفکر انتقادی نیز برای دانشجویان و طلاب رشته کلام و الهیات، ضروری و لازم است. مغالطه در تعریف عام و کلی آن، هر نوع خطا و آشفتگی است که کم‌وبیش مرتبط با خطای در استدلال است (خندان، ۱۳۸۸، ص ۲۲). شناخت انواع مغالطات می‌تواند در مباحثه با خصم، انسان را توانا کند و خصم را از به کار بردن مغالطه منع نماید. همچنین موجب می‌شود خود انسان در استدلال خود دچار مغالطه نشود و نیز می‌تواند اطرافیان را از مغالطه دیگران مطلع سازد.

در مناظرات کلامی که بین ائمه علیهم السلام و مخالفانشان اتفاق افتاده و در کتب روایی مانند *الإحتجاج علی أهل اللجاج* مرحوم طبرسی ثبت شده است، نکات بسیاری قابل برداشت است؛ ولی تاکنون با نگاه شناخت روش مناظره و مغالطات به این روایات دقت نشده است.

بررسی و شناخت مغالطات در این‌گونه روایات، چند فایده می‌تواند داشته باشد: اول، پی بردن به این نکته که مخالفان اهل بیت علیهم السلام جز از طریق جدل و مغالطه نمی‌توانستند با آنان گفت‌وگو کنند؛ چراکه اهل بیت علیهم السلام مصداق کامل حق و حقیقت بودند و به هیچ‌وجه امکان ندارد در برابر حق مطلق، سخن حقی به زبان آورد. اگر قرار است کسی علیه اهل بیت علیهم السلام سخنی بگوید و

شنیده شود و مورد بررسی قرار گیرد، آمده است که اگر با ما موافق نباشی ما با تو دشمنی می‌کنیم. این جمله نشان می‌دهد که آنان بدون وارد شدن در بحث و گوش سپردن به سخنان و ادله طرف مقابل، از پیش موضع خود را مشخص کرده و قصد تغییر در مواضعشان را ندارند. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بعد از استدلال و رد ادعای هریک از آنها فرمود: امیدوارم با قلب پاک و راه انصاف در گفتار و عقیده‌تان فکر کنید، تا خداوند متعال حقیقت را به شما بنمایاند. این بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که آنها بر رأی و نظر خود، بدون انصاف و روحیه حقیقت‌طلبانه اصرار داشتند. از این رو، پیامبر به تفکر در عقیده‌شان همراه با انصاف و پاکی قلب توصیه می‌کنند. بر این اساس، معلوم می‌شود برای قبول استدلال، انصاف و حقیقت‌طلبی لازم است. در غیر این صورت، هرچه استدلال‌ها متقن باشد، ولی مخاطب به دنبال پیدا کردن رأی درست نباشد فایده‌ای ندارد.

#### مغالطه «لجاجت‌ورزی»

مغالطه «لجاجت‌ورزی» یعنی کسی بدون دلیل و برهان، با پافشاری بر اعتقاد خود، همه دیدگاه‌های مخالف را باطل بیندارد و با وجود دلایلی بر رد دیدگاهش، از موضع خود کوتاه نیاید (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۱۵۵).

از امام عسکری علیه السلام نقل است که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله معجزه‌ای همچون معجزه حضرت موسی بوده است؟ حضرت امیر علیه السلام در پاسخ، نقل می‌کنند که روزی عده‌ای از مشرکان به محضر رسول خدا می‌رسند و می‌گویند: اگر واقعاً تو رسول خدایی، معجزه‌ای رو کن؛ مانند نوح نبی که مخالفانش در آب غرق شدند، و او و پیروانش در کشتی نجات یافتند؛ و آتش برای ابراهیم علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخت. بنابر روایت مزبور، جمعی از پیروان پنج مکتب یهود، نصاری، دهریه، ثنویه و مشرکان عرب در محضر آن جناب حاضر شدند.

یهودیان گفتند: اعتقاد ما این است که «عزیر» پسر خداست، و نزد تو آمده‌ایم که در این‌باره مذاکره کنیم و نظر تو را بدانیم. اگر با ما هم عقیده شدی ما به صواب نزدیک‌تریم، وگرنه با اعتقاد ما مخالف بوده و ما نیز خصم تو خواهیم شد.

و نصاری گفتند: ما عقیده داریم که «مسیح» پسر خداست، و خدا با او متحد شده، و نزد تو آمده‌ایم تا نظرت را بدانیم، و در صورت توافق، ما حق تقدّم خواهیم داشت، وگرنه با تو مخاصمه خواهیم کرد.

سپس دهریه گفتند: ما معتقدیم موجودات جهان را آغاز و انجامی نیست و جهان قدیم و همیشگی است، و در این موضوع با تو بحث خواهیم کرد، اگر با ما هم عقیده باشی البته برتری ما ثابت می‌شود و اگر مخالفت کنی، با تو دشمنی خواهیم کرد.

و ثنویه گفتند: اعتقاد ما این است که تدبیر جهان از دو مبدأ نور و تاریکی سرچشمه می‌گیرد، و نزدت آمده‌ایم تا در این عقیده با شما وارد بحث و مجادله شویم. اگر با ما موافق بودی که ما به صواب نزدیک‌تریم و در صورت مخالفت، خصم تو خواهیم شد.

و در آخر بت‌پرستان اظهار نمودند: ما معتقدیم این بت‌ها خدایان ما هستند، و آمده‌ایم تا در این عقیده با تو بحث کنیم. اگر با ما توافق کردی، تقدّم ما ثابت خواهد شد، و در صورت اختلاف نظر، ما نیز همچون دیگران خصم تو خواهیم شد (طبرسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲؛ امام عسکری، ۱۴۰۹ق، ص ۵۳۰).

در مدعیات هر پنج گروه و قبل از اینکه نظر پیامبر صلی الله علیه و آله

آمدن گروه سوم، پیامبر ﷺ به ابوجهل فرمود: این هم گروه سوم، اکنون نزدت بازگشته و تو را از مشاهداتشان مطلع نمودند.

ابوجهل گفت: من که از راست و دروغ بودن سخنشان مطمئن نیستم؛ آیا مشاهداتشان واقعی بوده یا به خیالشان آمده؟ و من فقط زمانی ایمان خواهم آورد که معجزات عیسی را مشاهده نمایم، وگرنه هیچ الزامی به تصدیق این گروه‌ها نخواهم داشت.

سپس رسول خدا ﷺ درخواست او را مبنی بر معجزات عیسی ﷺ، از اینکه در خانه چه خورده و چه چیز را ذخیره و پنهان نموده، همه و همه را به انجام رسانید و اخباری را که می‌خواست به او داد، ولی ابوجهل هیچ‌یک از آنها را قبول نکرد و نپذیرفت، بلکه تمام سخنان پیامبر ﷺ را تکذیب و انکار نمود، تا آنجا که در آخر پیامبر ﷺ به او فرمود: ای ابوجهل، آیا آنچه دیدی برایت کافی نبود؟ ایمان بیاور تا از عذاب خداوند در امان بمانی. و ابوجهل در جواب گفت: من گمان می‌کنم که تمام آنها خیالات و اوهام بوده است (طبرسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۷). در گفت‌وگوی ابوجهل با پیامبر ﷺ، چند مرحله لجاجت و تعصب دیده می‌شود. ابتدا زمانی که گروه سوم می‌آید و مانند دو گروه دیگر گزارش مشاهدات خود را می‌دهد، ولی باز هم ابوجهل بر ادعای باطل خود پافشاری می‌کند و در صدق گفتارشان تشکیک می‌کند. مرحله بعد، وقتی است که خودش معجزه پیامبر ﷺ را مشاهده می‌کند، ولی از آن‌رو که لجاجت بر عقاید باطلش او را کر و کور و لال نموده، آن را خیالات و اوهام می‌نامد تا بر گمراهی خود همچنان اصرار داشته باشد.

پیامبر ﷺ در واکنش به این لجاجت می‌فرماید: «آیا آنچه دیدی برایت کافی نبود؟» شاید حضرت می‌خواستند با این جمله، به اطرافیان و خود ابوجهل

سرد و سلامت شد؛ و کوه بالای سر قوم موسی ﷺ نگه داشته شد تا اینکه تمام مخالفان در برابر دعوتش سر تسلیم فرود آوردند؛ و عیسی ﷺ که مردم را از آنچه در خانه‌هایشان می‌خوردند و پنهان می‌ساختند خبر می‌داد. مشرکان چهار گروه شدند، و هر کدام معجزه یکی از انبیای نامبرده را تقاضا نمودند.

جبرئیل بر حضرت نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند والامقام پس از ابلاغ سلام می‌فرماید: من تمام معجزات درخواستی قوم را ظاهر می‌کنم، تا جای هیچ عذر و بهانه‌ای باقی نماند.

پس به درخواست‌کنندگان معجزه نوح ﷺ بگو: به جانب کوه ابو قبیس روید، و در دامنه همان کوه، معجزه را خواهند دید، و هنگام رسیدن مر ، دست به دامن این مرد و دو کودکی که روبه‌رویش هستند شوید. و به طالبان معجزه ابراهیم ﷺ بگو: به هر سمت از اطراف شهر مکه که خواستند، بروند. در همان جا معجزه ابراهیم ﷺ و آتش را خواهید دید، و هنگام اصابت بلا در آسمان زنی را خواهید دید که قسمتی از رویش را رها نموده. پس به آن چنگ زنید تا شما را از مر نجات داده و آتش را از شما دور سازد. و به گروه سوم که از تو معجزه موسی ﷺ را خواستند بگو: رهسپار سایه کعبه شوند، در آنجا معجزه موسی ﷺ را خواهند دید، و در همان جا عمویم حمزه آنان را نجات خواهد داد. و به گروه چهارم به سرکردگی ابوجهل - بگو: ای ابوجهل! نزد من بمان تا اخبار این سه گروه به تو واصل شود؛ زیرا معجزه درخواستی تو در نزد من می‌باشد. پس ابوجهل به آن سه گروه گفت: برخیزید [به همان مکان‌ها که گفت] پراکنده شوید تا پوچی گفته محمد برایتان آشکار و واضح شود.

سه گروه پی در پی آمدند و از تطابق آنچه پیامبر ﷺ فرموده بود و آنچه برایشان اتفاق افتاده بود گفتند. بعد از

خلاف، معنای کلمات را تغییر دهد. با تغییر معنای کلمات، درواقع، شخص، سعی می‌کند از موضع قبلی خود عقب‌نشینی نموده و به یک اظهارنظر جدید برسد (ر.ک: همان، ص ۲۴۵).

در قسمت دیگری از مناظره‌ای که در بخش مغالطه «پیش‌داوری» ذکر شد (طبرسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲؛ امام عسکری، ۱۴۰۹ق، ص ۵۳۰)، یهودیان گفتند: اعتقاد ما این است که عزیر پسر خداست... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: براساس چه دلیلی معتقدید که عزیر، پسر خداست؟ اگر منظور شما از پسر خدا بودن این است که خداوند متعال همچون پدران دیگر با جفت خود نزدیکی نموده و در اثر این مقاربت، پسری مانند عزیر متولد شده، در این صورت، شما پروردگار جهان را یکی از موجودات مادی و محدود جهان پنداشته و به او صفاتی همچون صفات مخلوقان داده‌اید. یهودیان گفتند: مراد ما [از ولادت] این معنی نیست؛ زیرا آن بنا به گفته شما کفر و نادانی است. بلکه مقصود ما از پسر خدا بودن احترام و عظمت است. هرچند ولادتی در کار نباشد؛ مانند استادی که به شاگردش می‌گوید: «ای پسر من» (همان).

یهودیان درواقع، با تغییر معنای ولادت، از اشکال پیامبر صلی الله علیه و آله به خود شانه‌خالی کردند و آن را به معنای تکریم و تعظیم گرفتند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با این توجیهی که کردید کار شما دشوارتر شده. این تکریم و تعظیم برای حضرت موسی علیه السلام که افضل از عزیر است، اولویت دارد. آیا شما می‌پذیرید که به موسی نسبت به خداوند این سخنان گفته شود. یهودیان مات و مبهوت شده و گفتند: ای محمد، اجازه بده درباره سخنانت فکر کنیم (همان).

پیامبر صلی الله علیه و آله با اثبات اینکه معنای دوم از ولادت مورد نظر یهودیان نبوده و به این معنا ملتزم نیستند، نشان دادند

بفهمانند که دلایل و حجت‌ها تمام و کافی بوده، ولی لجاجت و اصرار بر باطل مانع قبول این دلایل می‌شود. نکته‌ای که باید به آن توجه کنیم، تفاوت بین مغالطه «پیش‌داوری» و مغالطه «لجاجت‌ورزی» است. در مغالطه پیش‌داوری، شخص پیش از اینکه دلیل طرف مقابل را بررسی کند آن را باطل اعلام می‌کند و رأی خود را درست می‌داند، ولی در مغالطه لجاجت‌ورزی، بعد از شنیدن دلایل کافی و با اینکه خود دلیلی برای ادعای خود ندارد، باز هم بر اعتقاد خود اصرار دارد.

#### مغالطه «بستن راه استدلال»

مرحله دوم از لجاجت‌ورزی ابوجهل را می‌توان از یک منظر، مغالطه «بستن راه استدلال» تلقی کرد.

این مغالطه در جایی است که شخص به جای آوردن دلیل برای اثبات مدعای خود یا رد مدعای طرف مقابل، از حالت منطقی خارج می‌شود و سخنی می‌گوید که هرگونه استدلالی در برابر او بی‌فایده باشد (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳). برای مثال، وقتی از عالمان مسیحی در مورد برخی از اعتقاداتشان مانند فدیه، تثلیث و... سؤال شود، می‌گویند: اینها اموری هستند که عقل انسان توانایی درک آنها را ندارد و فقط باید ایمان بیاوری تا درک کنی. درواقع، مسیحیان برای فرار از استدلال و دفاع، راه هرگونه استدلال را می‌بندند و این امور را به ایمان حواله می‌دهند.

در این نمونه نیز ابوجهل با گفتن اینکه «مشاهدات من خیالات و اوهام بوده»، خود را در یک شک‌گرایی معرفتی می‌اندازد تا از پذیرش معجزه و حجت پیامبر صلی الله علیه و آله رهایی یابد.

#### مغالطه «تغییر تعریف»

مغالطه «تغییر تعریف»، مغالطه‌ای است که کسی برای توجیه اظهارات اولیه خود هنگام برخورد با موارد نقض و

بوده نه بنی آدم. پس هر مقایسه‌ای بی‌جاست (طبرسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴؛ امام عسکری، ۱۴۰۹ق، ص ۵۴۰).

در این مورد، ملاحظه می‌شود که در یک ادعای بت‌پرستان دو مغالطه تمثیل وجود دارد: یکی تمثیل فرشتگان به انسان‌ها؛ با این تبیین که چون فرشتگان امر به سجده شدند و ما در آنجا حضور نداشتیم، الان موظف به سجده هستیم. تمثیل دیگر، تمثیل خود حضرت آدم به صورت و مجسمه‌ای از اوست.

پیامبر نیز با بیان تفاوت بین حضرت آدم و صورت او و همچنین بین انسان و فرشتگان، مغالطه آنها را آشکار می‌نماید.

#### مغالطه «قیاس مضمَر مردود»

«قیاس مضمَر» قیاسی است که یکی از مقدمات آن و یا نتیجه، به دلیل وضوح آن حذف شده باشد؛ مثل این استدلال که «حسن انسان است؛ زیرا ناطق است.» در اینجا، کبرا حذف شده و نتیجه در ابتدا ذکر شده است. در اصل اینچنین بوده: حسن ناطق است (صغرا)؛ هر ناطقی انسان است (کبرا)؛ پس حسن انسان است (نتیجه) (مظفر، بی‌تا، ص ۲۳۷). ولی وقتی حذف ارکان قیاس به خاطر سرپوش‌گذاری بر استدلال غلط باشد، مغالطه قیاس مضمَر مردود شکل می‌گیرد؛ مانند این مثال: «فلانی دزد است؛ چون شب‌ها در کوچه پرسه می‌زند.» در این استدلال، کبرا - هرکسی که شب‌ها در کوچه پرسه بزند دزد است - حذف شده است تا شنونده به راحتی پی به مغالطه نبرد (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۳۳۰).

در مناظره‌ای که پیروان پنج فرقه به خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند، بعد از یهودیان، مسیحیان و دهریان، ثنوی‌گرایان به بیان اعتقادشان پرداختند و گفتند: ما معتقدیم که امور عالم دو صنفند: یا خیر هستند یا شر. و دریافتیم که این دو ضد و مخالف یکدیگرند. پس از این‌جا

که همان معنای اول را اراده کرده‌اند، ولی چون با اشکال مواجه شده بودند، عقب‌نشینی کرده و معنای جدیدی را ارائه دادند.

این مغالطه در گفت‌وگوی مسیحیان با پیامبر ﷺ نیز در همین روایت تکرار می‌شود.

#### مغالطه تمثیل

استدلال غیرمستقیم سه گونه است: رسیدن از قانون کلی به جزئی (قیاس)؛ رسیدن از موارد جزئی به قانون کلی (استقراء)؛ رسیدن از حکم یک جزئی به حکم جزئی دیگر به خاطر تشابهی که جزئی دوم به جزئی اول دارد (تمثیل). مغالطه بودن تمثیل بدین جهت است که غالباً یک وجه تشابه موجب حکم کلی می‌گردد و از وجوه تفاوت آن دو غفلت می‌شود. این همان چیزی است که در اصطلاح فقهی به آن «قیاس» گفته می‌شود و به شدت از آن نهی شده است (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۳۵۶).

در همان مناظره‌ای که پیروان پنج فرقه خدمت پیامبر ﷺ می‌رسند و به بیان ادعایشان می‌پردازند، وقتی نوبت به بت‌پرستان می‌رسد، در دلیل بت‌پرستی خود اختلاف می‌کنند. گروهی از آنان گفتند: آن‌گاه که خداوند آدم را آفرید و فرشتگان را امر نمود تا او را سجده کنند، ما از این امر که وسیله تقرّب به پیشگاه خداوند بود محروم شدیم، پس برای جبران آن، صورت آدم را به شکل‌های مختلفی ساختیم و در مقابلش به قصد تقرّب به خداوند سجده می‌کنیم؛ همچون سجده فرشتگان بر آدم، که به قصد تقرّب به خدا بود.

پیامبر ﷺ در افشای مغالطه آنها می‌فرماید: در مسئله سجده فرشتگان بر آدم ﷺ [اولاً] خداوند متعال سجده را بر خود آدم امر فرمود نه بر صورت او. [ثانیاً] از آنجا که سجده را بر فرشتگان فرض نموده، این تکلیف، بر آنان

کردند، ولی حضرت امیر علیه السلام از جای برخاست، به همراه بنی هاشم و زبیر به خانه رفت.

عمر با گروهی به سوی خانه حضرت علی علیه السلام رفتند. در آنجا امیرالمؤمنین علیه السلام با استدلال‌های محکم خود عمر را محکوم کرد. عمر که دید در مقابل منق علی علیه السلام تاب مقاومت ندارد گفت: هرگز تو را رها نخواهیم ساخت تا با میل و رغبت و یا از سر زور و اجبار با ابوبکر بیعت کنی (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۳؛ دینوری، ۴۱۰، ج ۱، ص ۲۹).

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز با پاسخ دندان شکنی به او فرمود: «احلب حلبا لک شطره، و اشد له الیوم أمره یرده علیک غداً. ثم قال: واللّه یا عمر لا أقبل قولک ولا أبایعه»؛ یعنی: از سینه‌ای شیر بدوشی که از آن سهمی داری و پافشاری امروزت برای بهره‌فردایت می‌باشد. به خدا قسم، هرگز کلامت را نمی‌پذیرم و با او بیعت نمی‌کنم (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۶؛ دینوری، ۴۱۰، ج ۱، ص ۳۰).

مغالطه تهدید، بار دیگر وقتی آن حضرت را به اجبار به مسجد بردند، رخ داد. عمر با لحن تندی به ایشان می‌گوید: بیعت کن! فرمود: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفت: اگر بیعت نکنی تو را با خواری و ذلت خواهیم کشت (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۶؛ هلالی، ۱۴۱۵، ص ۵۸۸).

### مغالطه «دروغ»

دروغ که جنبه اخلاقی و شرعی آن بیشتر مورد توجه است، یکی از شایع‌ترین مغالطات در گفت‌وگوهای روزمره است و علاوه بر جنبه اخلاقی و شرعی، جنبه منطقی نیز دارد؛ چراکه مقدمه کاذب وقتی در دستگاه استدلال قرار بگیرد، نتیجه کاذب می‌دهد (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۸۹).

زمانی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با اجبار به مسجد می‌برند، و می‌خواهند از ایشان بیعت بگیرند، آن حضرت

حکم می‌کنیم که خالق «خیر» غیر از خالق «شر» است (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۳۲).

در گفته ثنوی گرایان کبرای استدلالشان حذف شده است؛ یعنی استدلال آنها در واقع، به این شکل بوده: «امور عالم دو صنفند: یا خیر هستند یا شر (صغرای ۱)؛ خیر و شر متضادند (صغرای ۲)؛ هر امری خالقی مستقل از خالق متضاد خودش می‌خواهد (کبرا)؛ پس خالق خیر غیر از خالق شر است (نتیجه).

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای رد اعتقاد آنها، در ابتدا یک نقض وارد می‌کنند تا کلیت کبرای محذوفشان باطل شود. ایشان فرمودند: آیا این همه رنگ‌های متنوع را نمی‌بینید؟ مگر قبول ندارید هر کدام از آنها ضد و مخالف دیگری است، پس دو نوع از آنها در یک مورد جمع نمی‌شوند، چنان‌که گرما و سرما ضد همدیگرند؟ گفتند: آری. فرمود: پس برای چه به تعداد هر رنگی به خالقی قدیم معتقد نشدید؟ (همان). در مغالطه فوق، یکی از ارکان قیاس حذف شد تا بطلان اعتقادشان مخفی باشد.

### مغالطه «تهدید»

این مغالطه در جایی رخ می‌دهد که شخص می‌خواهد ادعای خود را با تهدید و ارعاب به مخاطب بقبولاند، ولی از آنجا که تهدید هیچ تأثیری در نتیجه‌گیری منطقی ندارد، کاربرد آن، مغالطه محسوب می‌شود (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۱۶۰).

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تغسیل و تکفین و تدفین آن وجود گرامی فارغ شد، راهی مسجد شد و با عده‌ای از بنی‌هاشم و زبیر در گوشه‌ای از مسجد نشستند. در این هنگام، ابوبکر به همراه عمر و عده‌ای دیگر وارد مسجد شدند و گفتند: برای چه پراکنده نشسته‌اید؟! برخیزید و همه با ابوبکر بیعت کنید، همان‌طور که بقیه بیعت کردند. برخی با ابوبکر بیعت

ادعای خود دلیل بیاورد، از مخالف خود بخواهد که برای نقض گفتارش استدلال کند، این مغالطه روی می‌دهد؛ مانند شخصی که گفت: اینجا که من ایستاده‌ام مرکز زمین است. اگر قبول ندارید متر کنید (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۱۳۲). در جریان غصب فدک، امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد آمد و خطاب به ابوبکر فرمود: برای چه فاطمه را از میراث پدری او محروم ساختی، درحالی که او در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله مالک آن شده بود؟ ابوبکر گفت: این فیء مسلمین است؛ اگر شاهدانی بیاورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش به او بخشیده قبول است، وگرنه او هیچ حقی در فدک ندارد. حضرت فرمود: آیا درباره ما خلاف دستور خداوند درباره مسلمانان حکم می‌کنی؟ گفت: نه این طور نیست. فرمود: اگر در دست یکی از مسلمانان چیزی باشد و من ادعا کنم که مالک آن هستم، تو از کدام یک از ما درخواست دلیل و بینه می‌کنی؟ گفت: معلوم است که فقط از تو طلب بینه می‌کنم. فرمود: پس چرا از فاطمه علیها السلام طلب شاهد می‌کنی، درحالی که فدک، از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در اختیار او بوده است؛ حال آنکه از مسلمانانی که مدعی هستند بینه‌ای طلب نمی‌کنی. ابوبکر ساکت شد و مجاب گشت. عمر گفت: ای علی! دست از این سخنان بردار که ما قادر به بحث و احتجاج با تو نیستیم، اگر در اثبات این مالکیت شاهدانی آوردید قبول است، وگرنه فدک، مال همه مسلمین بوده، نه تو و نه فاطمه هیچ حقی در آن ندارید (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۴). این جمله آخر عمر نیز مغالطه لجاجت‌ورزی است که پیش تر بیان آن گذشت.

#### مغالطه «تفسیر نادرست»

این مغالطه غالباً در هنگام نقل قول از دیگران اتفاق می‌افتد؛ به این صورت که با تفسیر نادرست از آن قول،

برای اثبات حقانیت خود، با حدیث غدیر احتجاج می‌کنند و حضار نیز بیانات ایشان را تأیید می‌کنند. ابوبکر که احساس خطر می‌کند و می‌ترسد که مردم حامی علی علیه السلام شوند، می‌گوید: آنچه گفتمی همه ما با گوش‌هایمان شنیده و در دل ضبط نموده‌ایم، ولی خود شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از تمام اینها فرمود: ما اهل بیت را خدا برگزید و کرامت بخشید و برای ما آخرت را برگزید و خداوند نخواست که نبوت و خلافت را برای ما جمع کند (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۶).

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آیا جز تو فرد دیگری از اصحاب این کلام را شنیده؟ عمر گفت: خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفت؛ ما نیز این سخن را از آن حضرت شنیدیم. و در پی او، ابوعبیده و سالم مولا حدیفه و معاذبن جبل نیز سخن ابوبکر را تصدیق کردند. حضرت امیر علیه السلام فرمود: به راستی همه شما به آن صحیفه ملعونه‌ای که در خانه کعبه منعقد کرده و هم عهد شدید که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را از ما اهل بیت دور کنید، وفا کردید. ابوبکر گفت: از کجا این خبر به تو رسیده؟ حضرت، زبیر و سلمان و مقداد را به گواهی گرفت که رسول خدا این مطلب را به او گفته است.

این ادعای ابوبکر را، در زمان عثمان نیز شخصی به نام طلحه بن عبیدالله مطرح می‌کند و حضرت امیر علیه السلام چند دلیل بر کذب آن می‌آورد؛ از جمله به حدیث غدیر و حدیث منزلت استناد می‌کنند. و دلیل دیگری که می‌آورند اینکه اگر خداوند خواسته است که نبوت و خلافت در ما اهل بیت جمع نشود، پس چرا عمر، مرا در جمع شورای شش نفره خلافت بعد از خود قرار داد؟ (همان، ص ۳۱۳)

#### مغالطه «طلب برهان از مخالف»

وقتی کسی ادعایی می‌کند، اگر به جای اینکه برای اثبات

برانگیخت... همچنان به دنبالش رفتم، به شخص بیماری رسید، دو قرص نان و دو انار را جلوی او گذاشت و رفت. من هم به دنبالش رفتم و خودم را به او رساندم و گفتم: ای بنده خدا، آوازه نیکی تو را شنیده‌ام، ولی این کارهایت مرا متعجب کرده است؛ چرا دو نان و دو انار را از صاحبانشان دزدیدی و به یک بیمار دادی؟

آن شخص در جواب گفت: کتاب خدا، قرآن. امام فرمود: کجای قرآن که من نمی‌دانم؟

گفت: این آیه: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (انعام: ۱۶۰) (هر کس کار نیکی بجا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد) بنابراین، چون دو نان دزدیدم، دو گناه بود و برای دزدیدن دو انار دو گناه. پس این شد چهار گناه. ولی چون هریک از آنها را در راه خدا صدقه دادم چهل ثواب خواهم داشت. از چهل حسنه، چهار سیئه کم شود، سی و شش حسنه برایم باقی می‌ماند! (همان، ج ۲، ص ۲۹۵).

این شخص جاهل با تفسیر نادرست از آیه فوق، گمان کرده که دزدی او سیئه و گناه است و دادن مال دزدی به دیگران حسنه و ثواب! ازاین‌رو، امام در بیان بطلان تفسیرش از قرآن فرمودند: مادرت به عزایت بنشیند! تو کتاب خدا را نفهمیده‌ای، مگر نشنیده‌ای که خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (خدا فقط کار پرهیزگاران را می‌پذیرد؟) یقیناً چون دو نان دزدیدی، به دو گناه دچار گشتی و برای سرقت دو انار هم دو گناه دیگر، و چون مال مردم را به جای اینکه به خودشان بازگردانی، بدون رضایت آنان به دیگری دادی، بی‌شک چهار گناه بر آن افزودی و چهل حسنه به چهار گناه نیفزودی! (همان، ص ۲۹۶)

سعی می‌شود دیگران به اشتباه بیفتند و مدعی غلط اثبات شود (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۱۰۷).

وقتی در جنگ صفین عمار بن یاسر به دست سپاهیان معاویه شهید شد و خبر آن به مردم شام رسید، مردم به یاد جمله‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله افتادند که در مورد عمار فرمود: «عمار تقتله الفئة الباغية»؛ عمار را گروه ستمکار می‌کشند. ازاین‌رو، به شک و تردید افتادند. عمرو عاص نزد معاویه رفت و اظهار داشت: به سبب کشته شدن عمار، مردم متزلزل شدند؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله قاتل او را گروه ستمکار نامیده است. معاویه گفت: ای عمرو تو هم خطا رفتی؛ مگر ما قاتل او هستیم؟ قاتل او فقط علی بن ابی طالب است که او را در مسیر تیرهای ما قرار داده است (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۳۹۶).

وقتی این خبر به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، فرمود: اگر این طور باشد، پس قاتل حمزه، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ زیرا او حمزه را در مسیر تیرهای مشرکان قرار داد!

در بیان حضرت امیر علیه السلام، چگونگی تفسیر نادرست معاویه از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله آشکار می‌شود.

نمونه دیگر این مغالطه را می‌توان در حکایت ذیل جست‌وجو کرد.

از امام صادق علیه السلام نقل است که ایشان شخصی را که مورد احترام عوام‌الناس بود تحت نظر می‌گیرند. آن حضرت مشاهده می‌کند که مردم گرد او جمع شده و او نیز به فریب آنها می‌پردازد. وقتی اطراف او خلوت می‌شود و مردم از گرد او پراکنده می‌شوند، امام صادق علیه السلام او را تعقیب می‌کنند. وقتی به نانوایی می‌رسد، امام می‌فرماید: دیدم که در آنجا توقف کرد و به محض آنکه نانوا مشغول کاری شد، دو عدد نان برداشت و به راه افتاد. سپس به شخصی رسید که انار داشت، او را هم غافلگیر کرد و دو انار برداشت. این اعمالش تعجبم را

### مغالطه «مسموم کردن چاه»

«مسموم کردن چاه» به عنوان یک مغالطه، چنین است که کسی ادعایی کند و برای جلوگیری از اعتراض و مخالفت دیگران، صفت مذمومی را به مخالفان آن ادعا نسبت دهد و به این ترتیب همه آنها را پیش از اینکه سخنی گفته باشند، در جای خود بنشانند (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۱۲۶).

ابن ابی العوجاء، ابن طالوت، ابن اعمی و ابن مقفع با چند نفر از زندیقان، هنگام مراسم حج در مسجد الحرام گرد آمده بودند. امام صادق علیه السلام نیز در آن زمان در مسجد بود و برای مردم فتوا می داد و برایشان قرآن تفسیر می کرد، و از مسائل حج و احکام دین پاسخ می داد. آن گروه به ابن ابی العوجاء گفتند: آیا می توانی با غلط اندازی، این مردی را که نشسته است محکوم کنی و پرستی از او بکنی که او را نزد اطرافیانش رسوا سازی؟

ابن ابی العوجاء گفت: آری و جمعیت را شکافت و جلو آمد و اجازه پرسیدن گرفت و گفت: «تا کی این خرمنگاه را به پای خویش می کوبید و به این سنگ پناه می برید، و این خانه بالا رفته از آجر و کلوخ را پرستش می کنید، و مانند شتری که رم کند به دور آن جست و خیز کنید؟ هر که در این کار اندیشه کند و با دقت حساب کند، می داند که این کار شخص حکیم و صاحب نظر و اندیشه نیست» (مفید، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۳).

همان گونه که ملاحظه می شود، ابن ابی العوجاء با جمله «إِذَا نَفَرَ مَنْ فَكَرَ فِي ذَلِكَ وَقَدَّرَ عَلَيْهِ أَنَّهُ فِعْلٌ غَيْرِ حَكِيمٍ وَلَا ذِي نَظَرٍ»، خواست امام را در جواب گویی به او ناکام گذارد؛ به صورتی که اگر پاسخ نگوید، حرفش ثابت شود و اگر پاسخ گوید و از حرمت کعبه و خانه خدا دفاع کند مصداق توهینش شود (تعالی عن ذلک). ولی امام صادق علیه السلام با هوشمندی و ذکاوت، در ابتدا در پاسخ به توهین ابن ابی العوجا فرمودند: «همانا کسی که خدا

گمراهش کرد و چشم دلش را کور کرد، حق را ناگوار داند و بدان نیز پناه نبرد و شیطان صاحب اختیار و پروردگار او گردد، او را به منزلگاه نیستی برد و باز نگرداند» (همان).

سپس به پاسخ پرسش ابن ابی العوجاء پرداخته و پاسخش را این گونه دادند: «این خانه ای است که خدا بدان وسیله بندگانش را به پرستش واداشته تا با آمدن بدین جا اندازه پیرویشان را آزمایش کند، و از این رو، آنان را به بزرگداشت آن و زیارتش وادار کرده، و آن را قبله گاه نمازخوانانش قرار داده، پس این خانه مرکزی برای به دست آوردن خشنودی خداست و راهی است که مردم را به سرمزل آمرزش او می رساند، بر میزان معتدل کمال و مرکز بزرگی و جلال نصب شده. خدای تعالی دو هزار سال پیش از گستردن زمین آن را آفرید، پس سزاوارترین کسی که باید از دستورش پیروی شود و از بازداشت و قدغن او خودداری گردد، آن خدایی است که ارواح و صورتها را آفرید» (همان).

### مغالطه «تجسیم»

این مغالطه بدان جهت مغالطه است که شخص گمان کند فقط موجودات محسوس به حواس پنج گانه وجود دارند و غیر ماده، وجود خارجی ندارد (خندان، ۱۳۸۸، ص ۱۷۵).

در ادامه گفت و گوی ابن ابی العوجاء و امام صادق علیه السلام، وقتی حضرت دلیل توجه به کعبه را می فرمایند، ابن ابی العوجاء می گوید: «ذَكَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَأَحَلَّتْ عَلَيَّ غَائِبٌ»؛ ای اباعبدالله سخنی گفتمی و حواله به غایب [و نادیده] کردی. امام صادق علیه السلام نیز در پاسخ این مغالطه می فرمایند: «وای بر تو چگونه غایب است کسی که همراه خلق خود شاهد و گواه است، و از ر گردن به آنان نزدیک تر است، سخن آنها را...» (مفید، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۳). در این مغالطه نیز مانند بسیاری از گفت و گوهای

فرزند کسی که نخست فرد است که خاک از سر خود فرو ریزد (پیش از همه از قبر برخیزد)، منم فرزند کسی که... (طبرسی، بی تا، ج ۲، ص ۴۹).

معاویه برای اخلال در سخنان امام حسن علیه السلام، ناگهان در بین سخنان سلسله وار ایشان، سخن بی ربط و پارازیت گونه ای را رها می کند و زمانی که حضرتشان در حال معرفی خود هستند، از معنای رطب می پرسد. امام هم که حجت خداست و راه های مقابله با همه گونه مخالفت را می داند، ابتدا تعریفی از رطب به او می گوید و دهانش را می بندد و سپس با آرامش و طمأنینه به معرفی خود ادامه می دهد. معاویه هم که نقشه خود را بر آب می بیند، عمرو عاص را به خاطر این پیشنهادش توبیخ و سرزنش می کند.

#### مغالطه «توسل به اکثریت»

معنای «توسل به اکثریت» این است که اکثریتی را که پیروان یک فکر و نظر هستند بر حق دانسته و اقلیت مقابل ایشان، باطل تلقی شوند. توسل به اکثریت به این دلیل مغالطه است که دلیلی غیر از اکثریت وجود ندارد و بدیهی است که ادعایی بدون دلیل منطقی نمی تواند تنها به خاطر پیروی اکثریت از آن قابل قبول باشد. مانند این مثال: بیست میلیون نفر به او و برنامه هایش رأی دادند، آیا می خواهی بگویی همه آنها اشتباه کرده اند؟ (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۳۰۷)

وقتی معاویه در مدینه حضور داشت، سعی می کند عبداللّه بن جعفر را علیه امام حسن و امام حسین علیهم السلام تحریک کند. از این رو، به او می گوید: چرا این قدر حسن و حسین علیهم السلام را تکریم می کنی؟ عبداللّه به نقل روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می پردازد و می گوید: شنیدم رسول خدا می فرمود: «من به تمام اهل ایمان به جان خودشان شایسته ترم، پس هر که من از نفس خود بر او اولی و

دیگری که با معصومان علیهم السلام اتفاق افتاده، ایشان نیز صریحاً هرگونه تجسیم و تشبیه را نفی کرده اند.

#### مغالطه «پارازیت»

این مغالطه زمانی اتفاق می افتد که شخصی سخن و مدعای خود را برای مخاطب یا مخاطبان خود بیان می کند، ولی ناگهان در میان سخن او حرف بی ربطی از طرف یکی از مخاطبان گفته شود و موجب اخلال در سخنانش گردد (همان، ص ۱۸۵).

روزی عمرو عاص به معاویه گفت: به دنبال حسن بفرست و به او دستور بده به منبر رفته و سخنرانی کند، شاید در مانده شود و ما این را وسیله ای برای عیب جویی او قرار دهیم. معاویه نیز همین کار را کرد. جماعت بسیاری از مردم و سران اهل شام گرد آمدند. پس آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! هر که مرا شناخت که من همانم که شناخته شده ام، و هر که مرا بجا نیورد بداند که من حسن فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام؛ پسر عموی رسول خدایم، همو که پیش از همه اسلام آورد، و مادرم فاطمه علیه السلام دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله است. و پدر بزرگم رسول گرامی اسلام نبی رحمت است. منم فرزند بشیر، منم فرزند نذیر، منم فرزند ماه منیر، منم فرزند کسی که مایه رحمت برای جهانیان بود، منم فرزند کسی که به تمامی جنّ و انس مبعوث شد.

در اینجا معاویه برای خجل ساختن و انحراف سخن آن حضرت، گفت: ای ابو محمد! خرما ی تازه را برای ما تعریف کن.

امام حسن علیه السلام فرمود: آری؛ خرما را باد، نفخ و رشد دهد، و گرما پخته اش کند، و شب، سرد و تازه و معطرش نماید. سپس آن حضرت به ادامه سخن پرداخت و فرمود: منم فرزند مستجاب الدعوه، منم فرزند شافع فرمانروا، منم

ابن عباس و در حضور دو معصوم انجام شده، معاویه با توسل به اکثریتی که پس از پیامبر ﷺ از وصی برحق پیامبر، امام علی ﷺ روی گردان شدند و از پیش خود خلیفه تعیین کردند، می خواهد حقانیت آنان و بطلان ادعای یاران علی ﷺ را اثبات کند؛ اما با جواب قرآنی محکمی روبه رو می شود و می یابد که منطق قرآن نیز، زیادی در تعداد را، اعتباری برای حقانیت نمی داند.

#### مغالطه «برتری ثروت»

در این مغالطه، ثروت و فقر دلیل حقانیت و بطلان افکار و نظریات تلقی می شود و با استناد به متمول بودن کسی، دیدگاه هایش اثبات، و با استناد به فقیر بودن کسی، افکارش رد می شود. درحالی که هیچ ارتباطی بین حقانیت و ثروت نیست (همان، ص ۳۰۴).

قرآن کریم نیز به این مغالطه اشاره کرده است؛ آنجا که فرعون برای اثبات خدایی خود و رد دعوت حضرت موسی ﷺ به توحید، می گوید: ﴿وَوَدَّى فِرْعَوْنُ فِى قَوْمِهِ قَالَا يَأ قَوْمِ أَلَيْسَ لى مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ أَلْأَنْهَارُ تَجْرى مِنْ تَحْتى أَفَلَا تُبْصِرُونَ. أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذى هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ بىبىنٌ. فَلَوْ لَأَلْفى عَلَيْهِ أَسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأىكَةُ مُقْتَرِنىنٌ﴾ (زخرف: ۵۱-۵۳)؛ فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟ مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟ (اگر راست می گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده، یا اینکه چرا فرشتگان دوشادوش او نیامده اند؟!

همچنین در سوره «زخرف» به همین مغالطه که توسط مشرکان مکه و درباره رسول خاتم صورت گرفته اشاره

شایسته ترم، پس تو ای برادر من بر او از خودش اولی و شایسته تری»، و علی ﷺ در خانه روبه روی آن حضرت بود و حسن و حسین ﷺ و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید، و فاطمه ﷺ و ام ایمن و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام نیز حضور داشتند، و آن حضرت دست مبارک خود را بر بازوی او زده و سه بار این کلام را تکرار فرمود، سپس نص و تصریح بر تمام امامان دوازده گانه نمود.

سپس فرمود: امت من دوازده خلیفه و حاکم خواهند داشت که جملگی گمراه و گمراه کننده اند، ده تای ایشان از بنو امیه و دو نفرشان از قریش است، و بار گناه تمامی این ده نفر بر دوش همان دو نفر است، سپس رسول خدا نام آن دو را برده و نام تک تک آن ده نفر را نیز گفت.

معاویه گفت: نامشان را بگو. گفت: فلانی و فلانی، و صاحب سلسله و فرزندش از آل ابی سفیان و هفت تن از فرزندان حکم بن ابی العاص، که اولین آنان مروان است.

معاویه گفت: اگر ماجرا این گونه است که تو گفتی، من از هلاک شدگانم، و نیز هر سه نفر قبیل از من و تمام طرف دارانشان از این امت همه نابودند، و با این سخن، همه صحابه از مهاجر و انصار و تابعین جز شما اهل بیت و شیعیانان هلاک و نابودند!

معاویه به دنبال عمر بن ام سلمه و اسامه فرستاد. آنها و نیز ابن عباس، امام حسن و امام حسین ﷺ سخن جعفر را تأیید کردند؛ ولی باز معاویه گفت: اگر آنچه گفتید راست باشد، به راستی تمام امت، هلاک و مرتد از دین و کافر به خدا و منکر پیامبرند، جز شما اهل بیت و طرف دارانتان، درحالی که آنها قلبی از مردمند.

ابن عباس در پاسخ به معاویه گفت: خداوند می فرماید: ﴿وَ قَلِىلٌ مِنْ عِبَادى الشَّكُورُ﴾ (سبأ: ۱۳) و ﴿وَ قَلِىلٌ مَا هُمْ﴾ (ص: ۲۴).

در این گفت و گو که بین معاویه، عبدالله بن جعفر و

شده است: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْبِيِّينَ عَظِيمٍ﴾ (زخرف: ۳۱)؛ و گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟! ماجرا از این قرار بود که تعدادی از سران قریش تصمیم به مناظره با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گیرند. از این رو، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسند و عبدالله مخزومی شروع به سخن می‌کند. یکی از مواردی که آنان مطرح می‌کنند این است که اگر خداوند بخواهد نماینده‌ای بفرستد، باید مانند سلاطین روم و فارس رسولانش را از طبقه ثروتمند، و برخوردار از مقام، و قصر و خانه و نوکر و خدمتکار انتخاب کند. نه مانند محمد که از طبقه فقیر جامعه است (طبرسی، بی تا، ج ۱، ص ۴۲).

مغالطه «برتری ثروت» به وضوح در این بیان مشرکان مشاهده می‌شود و درحالی که هیچ ارتباطی بین ثروت و جاه و مقام، و نبوت نیست، مشرکان سعی می‌کنند با ایجاد ارتباط بین این دو مقوله طرف مقابل خود را محکوم کرده و باطل جلوه دهند. البته در بیان آنها، مغالطه تمثیل نیز وجود دارد؛ تمثیل بین سلاطین و خداوند، که در جای خودش توضیح داده شد و نمونه‌های دیگری از آن آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اتمام سخنان عبدالله مخزومی، خطاب به خداوند عرضه داشت: خدایا، تو هر صدایی را می‌شنوی و به هر چیزی عالمی، سخنان بندگان را دریافتی! در این هنگام، این آیه شریفه نازل شد: ﴿وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلِ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ

ای عبدالله! بی شک، خداوند مرا که هیچ مالی ندارم،

که بر همه افتخارات متصور مروان برتری دارد، ولی همه افتخارات و برتری‌های اهل بیت علیهم‌السلام منحصر در این مورد نمی‌شود. فضایی که در قرآن و روایات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده، به اندازه‌ای است که اگر از رذایل امثال مروان چشم‌پوشی کنیم، آنها حتی نمی‌توانند ذره‌ای از آنها را در خود و اجدادشان تصور کنند چه برسد به اینکه واجد آنها باشند. از این رو، امام حسین علیه‌السلام از جا برخاست، گریبان مروان را گرفت و گلویش را فشرد و عمامه او را به دور گردنش

انداخت و چنان کشید که او بی‌هوش شد، سپس او را رها کرد و رو به جماعت قریش نموده و فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که گفته‌هایم را اگر درست بود تصدیق کنید! آیا در روی زمین دو حیبه‌ی که نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محبوب‌تر از من و برادرم باشند می‌شناسید؟ یا دخترزاده

پیامبری جز من و برادرم سراغ دارید؟

همگی گفتند: خدا می‌داند که سراغ نداریم.

امام حسین علیه‌السلام فرمود: و من هم در روی زمین فرد ملعونی که فرزند ملعون باشد جز این (مروان) و پدرش نمی‌شناسم که هر دو از جانب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم طرد شده باشند... (همان).

در برخورد امام حسین علیه‌السلام مشاهده می‌شود که آن حضرت چند فخر دیگر را نیز برای خود نام می‌برد تا روشن شود که تمام حقیقت برتری اهل بیت، فرزند فاطمه علیها‌السلام بودن نیست و با این روش، مغالطه «کنه و وجه» مروان را باطل می‌کند.

#### مغالطه «اینکه چیزی نیست»

این مغالطه آن است که مدعا و دلیل طرف مقابل با همه استحکام و اتقان ناچیز جلوه داده شود (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۱۹۲).

در حکایت قبل می‌توان از جهتی دیگر سخن مروان

به مقام نبوت برگزید تا قدرت و قوت خود را به شما بفهماند؛ زیرا همو یار و حامی رسول خود است، که نه می‌توانند او را به قتل رسانند، و نه مانع رسالت و مأموریت او شوند، و این خود روشن‌ترین دلیل بر قدرت خدا و ناتوانی شماست، و در آینده مرا بر شما غالب و چیره ساخته و بر شهرهای شما مسلط می‌گرداند، و اهل ایمان و مخالفان مذهب شما را بر تمام بلاد حاکم می‌فرماید (همان، ج ۱، ص ۴۶).

روش برخورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با این مغالطه این بوده که ضمن تبیین عدم ارتباط بین ثروت و نبوت، اولویت انتخاب نبی از میان غیر اغنیا را متذکر می‌شوند.

#### مغالطه «کنه و وجه»

مغالطه «کنه و وجه» در جایی است که از جنبه‌های مختلف یک چیز چشم‌پوشی شود و فقط یک یا چند وجه محدود از آن به‌عنوان کنه و حقیقت آن معرفی شود؛ مانند این مثال: «سیاست چیزی نیست جز خدعه و نیرنگ.» در این مثال، همه وجه سیاست کنار زده شده و فقط وجه خدعه و نیرنگ آن به‌عنوان تعریف سیاست آمده (ر.ک: خندان، ۱۳۸۸، ص ۶۸).

نقل است که روزی مروان بن حکم به امام حسین علیه‌السلام گفت: اگر مباهات شما به فاطمه علیها‌السلام نبود، با چه بر ما افتخار می‌کردید؟! (طبرسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۵).

از آن رو که استفهام در این جمله، استفهام انکاری است و برای توهین به امام حسین علیه‌السلام بر زبان مروان جاری شده، می‌توان جمله او را این‌گونه نیز معنا کرد: «افتخار شما غیر از مباهات به فاطمه علیها‌السلام نیست.» به عبارت دیگر، مروان می‌خواهد بگوید: تمام فضیلت شما فرزند فاطمه بودن است که این هم فضیلت اکتسابی نیست. روشن است که فرزند فاطمه علیها‌السلام بودن فخری است

(به این گونه که:) در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۲۲).

عباد می‌خواست با استناد به این آیه، به امام بگویند که یکی از واجبات الهی را به خاطر سختی آن را رها کرده و حج را به خاطر سادگی آن انتخاب نمودی.

امام نیز فرمودند: ادامه آیه را بخوان. عباد خواند:

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ  
السَّاجِدُونَ الْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ  
الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (توبه: ۱۱۲).

امام فرمود: هرگاه این گروه - با این صفات - را یافتی، جهاد به همراه ایشان افضل از حج است (همان).

درواقع، امام به عباد فهماند که جهاد نکردنش به خاطر ترس و راحت‌طلبی نیست، بلکه همان‌گونه که در آیه شریفه، خصوصیات مجاهدان آمده، به تعداد کافی از افرادی که این خصوصیات را داشته باشند وجود ندارند. از این رو، حضرت با الزام عباد به تلاوت ادامه آیه، او را متوجه مغالطه‌اش نمودند.

### نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ملاحظه شد، مغالطات مخالفان و برخورد معصومان علیهم السلام با مغالطه بسیار درس آموز و مفید بوده و روش صحیح مناظره، بحث و پاسخ‌گویی به شبهه و ادعای مخالف را می‌توان در لابه‌لای این گفت‌وگوها جست‌وجو کرد. در برخی موارد، معصوم علیهم السلام با برخورد تند به مغالطه پاسخ می‌دهند و در برخی موارد، با صراحت، اشتباه و مغالطه در استدلال را توضیح می‌دهند.

را مغالطه دانست. او علاوه بر اینکه می‌خواهد بگوید «افتخارات شما غیر از فرزند فاطمه علیها السلام بودن چیز دیگری نیست»، می‌خواهد بگوید که شما به فرزند فاطمه علیها السلام بودن افتخار می‌کنید و این هم چیز خاصی نیست. در واقع، او می‌خواهد بگوید فرزند فاطمه علیها السلام بودن نمی‌تواند برای شما فخر قابل توجهی باشد. از این رو، امام حسین علیه السلام بر فرزند دختر پیامبر تأکید می‌کنند و آنچه را که مروان قصد کوچک شمردن آن را داشت با افتخار از آن سخن می‌گویند.

### مغالطه «نقل قول ناقص»

معمولاً زیاد اتفاق می‌افتد که برای اثبات ادعایی، سخنی از منبعی معتبر به صورت ناقص و گزینشی نقل شود. به این مغالطه، مغالطه «نقل قول ناقص» گفته می‌شود و به دو صورت می‌تواند اتفاق بیفتد: یکی اینکه در یک بیان، مقداری از آن حذف شود و دیگری اینکه به مجموع بیانات و آن منبع توجه نشود. از آن‌رو که این مغالطه در استناد به کتاب و سنت زیاد صورت می‌گیرد، در علم اصول، بحث مطلق و مقید و عام و خاص و... مطرح شده تا مجتهد دچار این مغالطه نشود (همان، ص ۹۴).

امام سجاد علیه السلام در راه سفر به حج بودند که عباد بصری با ایشان مواجه شد و عرضه داشت: ای علی بن الحسین! آیا جهاد با سختی‌هاش را ترک گفته و رو سوی حج با آسانی آن آورده‌ای؟! در حالی که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْأَنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: ۱۱۱)؛ خداوند از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد

نیز در برخی موارد که مخالف می‌خواهد با یک مغالطه عرضی معصوم علیه السلام را از موضوع اصلی منحرف کند، معصوم علیه السلام با زیرکی از محوطه بازی او خارج شده و سخن خود را به دیگران می‌رساند. در برخی موارد هم که حضرات از هدایت مغالطه‌کننده ناامید هستند، سعی می‌کنند دیگران را متوجه نادرستی ادعای او نمایند. در برخی موارد نیز با استدلال مناسب پاسخ مخالف را می‌دهند. و این نشان‌دهنده آن است که باید در مواجهه با مغالطه روشی صحیح و حساب‌شده را انتخاب نمود و این البته متأخر از تشخیص مغالطه است. این موارد عینی می‌تواند ما را در مغالطه‌شناسی و برخورد مناسب با مغالطه توانا نماید.

#### منابع .....

- امام عسکری، حسن بن علی، ۱۴۰۹ق، تفسیر امام عسکری، قم، مدرسه امام مهدی.
- خندان، علی اصغر، ۱۳۸۸، مغالطات، قم، بوستان کتاب.
- دینوری، عبدالله بن مسلم، ۱۴۱۰ق، الامامه و السیاسة، بیروت، دارالاضواء.
- طبرسی، احمد بن علی، بی تا، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ترجمه بهراد جعفری، قم، اسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مظفر، محمدرضا، بی تا، المنطق، قم، اسماعیلیان.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، بی تا، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسلامیه.
- هلالی، سلیم بن قیس، ۱۴۱۵ق، کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، الهادی.